

# استالین ستیزی از خروشچف تا گارباچف

نویسنده: الکساندر سویاتف  
ترجمه و تلخیص کیوان خسروی

خروشچف مبارزه با استالین را آغاز کرد ولی فرصت نیافت بر او غلبه کند. این سخن را کسی جز وینستون چرچیل بر زبان نیاورد. چرچیل هرچند دشمن سرسخت روسیه بود، اما سیاستمدار برجسته ای بود که استالین را به همان اندازه می شناخت که ارزش خصومت خروشچف علیه برجسته ترین رهبر اتحاد شوروی پس از لنین را می دانست. حکومت بوروکرات های حزبی که سرانجام نظام شوروی را منهدم و ثروت ملی را خصوصی سازی کرده و سرمایه دارها را در راس حاکمیت گماشت، با حمله به استالین آغاز شد.

امروز آنها اولیگارش «بیزینس» و «روسیه واحد» خوانده می شوند. نخستین دستگاہی که دروغ خون خواری بلشویک ها و استالین را اختراع و گسترش داد تبلیغاتچی بزرگ آلمان نازی "گوبلز" در دهه 1930 بود. پس از گوبلز دشمنان اتحاد شوروی در آن سوی اقیانوس و سپس خروشچف «ولاسوف های ادبی» (1)، سولژینتسین و مهره های کوچک درون کشور در اینسو با گوبلز همصدا شدند.

آیا فاشیست ها می خواستند حقیقت را به ما نشان بدهند؟ البته که نه! آنها می خواستند چشمان مردم ما را به روی نظام «بسیار بد» سوسیالیستی باز کنند؟ آیا آنها برای آن جنگ را علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز کردند که مردم ما را از «رژیم خونین استالینی» آزاد کنند؟ البته که نه. آنها کاملاً چیز دیگری می خواستند. باور به دشمن بی رحم و مکار هیچ معنائی ندارد.

روشن است که اشاعه تهمت ها چیزی جز زیان برای ما نیاورد. آرشیو های آن دوران مدت هاست که باز هستند و پژوهش های منتشر شده دروغ «دوران خونین استالینی» را رد می کنند، گرچه سیل دروغ ها، افتراها از صفحه تلویزیون ها قطع نمی شوند. روشن است که رژیم حاکم کنونی در روسیه کمونیست ها را دوست ندارد. این امر کاملاً طبیعی است، اما همگان شاهدند که در باره کمونیست هایی چون "ل.ای. برژنف" و یا "ن.س. خروشچف" در کشورهای مشترک المنافع کمتر می توان حرف ناپسند شنید. یا دست کم آنها را هیچ کس نمی کوشد ستمکاران خونخوار، پارانوئید و بی عقل معرفی کند. همه کاسه کوزه ها در تبلیغات ضد شوروی پیوسته بر سر استالین شکسته می شود. با وجود همه اینها باید انسان ها را مطابق عمل آنها ارزیابی کرد.

خروشچف را در نظر می گیریم. از نفرت او به استالین و «افشاگری» وی نسبت به کیش شخصیت صرف نظر می کنیم. حتی بمثابه یک انسان «میکیتای» (2) ما، بسیار کوتاه اندیش و کم خرد بود. اما خروشچف را بعنوان حاکم بررسی کنیم. درباره زمامداری خروشچف بسیار نوشته شده و به تکرارش نمی ارزد. او به اندازه کافی بی قریحه کشور را اداره کرد و انسانی بود خشن و کم دانش. با این مسئله کسی مخالفت نمی کند.

مهمتر از همه (خصوصاً) - خروشچف چنان حکومت کرد که صدها و هزاران دبیرکمیته ایالتی یا شهری آن زمان اگر کمی مبنا و اساس اداره دولت را می آموختند می توانستند حکومت کنند. علاوه بر آنها هزاران نفر خیلی بهتر از خروشچف بر این وظایف فایق می آمدند. به عبارت ساده تر، او انسانی به اندازه کافی عادی بود که هرچند به اندازه کافی هم حيله گری داشت، برای استفاده از اوضاع و ورود به حکومت، اما هنگامیکه به قدرت رسید هیچ کار برجسته ای انجام نداد.

دراصل خروشچف به میل آزاد خود حرکت کرد. او کاملاً احمق نبود، از این رو فرمانی برای لغو حکومت شوروی و منع پرواز هواپیماها بمثابه بقایای دوران استالینسم را صادر نکرد. تکامل علمی - تکنیکی که در دوران استالین سرعت نیرومندی گرفت، در دوران خروشچف هم ادامه یافت، گرچه او درست نمی توانست درک کند چه باید بکند و کشور را بکجا ببرد. او کوشش نکرد در تئوری تعمق کند و در نیافت که فراخوان ها و مبارزه طلبی های آن زمان جامعه را به کجا هدایت می کند.

برژنف در مقایسه با خروشچف البته چنین نفرتی را در میان نسل بعدی بوجود نیآورد. هرچه باشد او اشاره ای به مبارزه با «کیش شخصیت» نکرد. این شخصیت بمثابه سازنده خط لوله نفت «دوستی» و طراح خرید و فروش «گاز- لوله» شاید وارد تاریخ بشود. مخصوصاً در دوران او نخستین گام بسوی تبدیل کشور ما به زاینده مواد خام برداشته شد.

در دوران برژنف انگیزه و تحرک استالینی تکامل هنوز ته نکشیده بود. کشور هنوز هم از ظرفیت عظیمی برای آنکه جهش انجام دهد و برای همیشه سرمایه داری غرب را پشت سر بگذارد برخوردار بود، گرچه برژنف نمی دانست به کجا می رود، چگونه به فراخوان ها و مبارزه خواهی دوران پاسخ دهد. لئونید ایلیچ خوش قلب را نیز می شد با هر انسان متوسط و معتدلی جایگزین کرد.

تجزیه و تباهی سران حزبی، سپس به قدرت رسیدن گارباجف. شخصیتی که در او ناکارایی و اعتدال بطور موزون به خیانت آشکار ختم شد. کودتای ضد انقلابی، از هم پاشیدگی شیرازه کشور و دوران بخون آغشته یلنسن، چوبایس و گایدارف ها .

پوتین می کوشد این بی نظمی و هرج و مرج را صورت قانونی دهد و «ثبات» حکومت فاسدان و دزدان را تقویت کند.

بدین ترتیب از سال 1953 تا امروز، در رهبری کشور قالب های کهنه و تقلید کورکورانه مدل بیگانه مسلط است. حاکمان تاریخ را نمی آفرینند و بزودی تاریخ آنها را به آنجایی که ناگزیر است هدایت خواهد کرد. همراه با آن همه ما ناگزیریم جهش جهانی پیروی کنیم.

اما باز گردیم به استالین.

در کارنامه او تبدیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از یک کشور عقب مانده دهقانی به یک قدرت صنعتی توسعه یافته با تسلیحات هسته ای ثبت است. بیهوده نیست که در سالهای پنجاه، غرب بطور جدی از تکامل سریع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هراس داشت. در کارنامه استالین پیروزی بر آلمان فاشیستی ثبت است که بطور کلی آن زمان کسی نمی توانست بر آن پیروز شود. ما در آن جنگ موتوریزه نمی توانستیم بر فاشیست های مهاجم غلبه کنیم اگر صنعتی سازی، اقتصاد برنامه ای، اراده آهنین، خردمندی و اتوریته رهبر، توام با ایمان و اعتماد مردم به آینده و انگیزه دفاع از میهن و حاکمیت آن وجود نداشت.

در کارنامه استالین تارومار تروتسکیست ها که قصد داشتند روسیه را به شاخه های خشک آتش انقلاب جهانی تبدیل کنند ثبت است. استالین خود تاریخ را برای حل وظایف عظیمی که تنها از عهده او بر می آمد فراخواند. بسیاری معاصرین او، حتی مخالفین و دشمنان سرسخت او بر کیفیت برجسته شخصیت او مهر تائید زده اند.

در اینجا کاریزمای شخصی او نقش بازی کرد، اما این عمده نیست. مهمتر از همه حرکت پی درپی و مداوم بسوی زندگی بهتر است که در آن شرایط سخت تحت رهبری استالین بعمل آمد. حتی زمانی که جنگ آغاز شد. برای همین استالین برای دشمنان ما وحشتناک بود. بویژه که او اجازه نداد روسیه طعمه آسانی برای آنها شود و نگذاشت که روسیه از درون فاسد، تضعیف و به انحطاط کشانده شود.

چه استالین امروز نیز برای دشمنان سوسیالیسم وحشتناک باشد یا نباشد، راه استالینی، راه پیشرفت فشرده و شتابنده علمی- تکنیکی و راه سوسیالیسم است. کسانی که نمی خواهند کشور

ما را نیرومند ببینند، همچنان می کوشند افرادی را که بطور عملی توانستند نقش آفرین آن پیشرفت و نیرومندی شوند را بد نام کنند. آنها از دیکتاتوری حاکم بر روسیه کنونی حمایت می کنند.

آقایان دمکرات ضد کمونیست و ضد استالینیست بموقع از ضد فاشیست بودن خود دست کشیده اند. آخر بطور عینی هم آنها و هم فاشیست ها یک هدف دارند و آن از بین بردن روسیه است. بدین لحاظ است که باید با شستشوی مغزی و لجن مال کردن گذشته مقابله کرد.

### توضیحات مترجم:

1- در دوران پس از جنگ جهانی دوم در شوروی "ولاسوف ادبی" به جریانی که به میهن خیانت می کرد گفته می شد. آندره آندره ویچ و لاسوف ژنرال ارتش شوروی در جنگ دوم جهانی در ارتش سرخ علیه فاشیسم هیتلری جنگید. پس از به اسارت درآمدن از سوی ارتش هیتلری در دوران اسارت، جنبش مقاومت علیه استالین را پایه گذاری کرد و با کمک ارتش هیتلر یک ارتش آزادیبخش روسی را از کارگران اروپای شرقی و مهاجرین روسی تشکیل داد. او امیدوار بود بتواند ارتش سرخ را شکست بدهد و استالین را سرنگون سازد. در سال 1945 در شهر Münsingen در جنوب آلمان در Schwäbische Alb و لاسوف فرمانده ارتش جدید خود بود.

2- در اینجا کنایه به اسم «نیکیتا» است. نیکیتا اسم کوچک خروشچف است. مخالفین خروشچف را بکنایه «میکیتا» می گفتند، که از زبان اوکرائینی گرفته شده است. گویا اوکرائینی ها «نیکیتا» را «میکیتا» تلفظ می کرده اند.

راه توده 132 14.05.2007